

یک مشکلی که در شعر کودک ما وجود دارد، این است که بسیار اصرار بر این هست که آدمها را ببرند به گذشته، در بسیاری از این آثار تبلیغ جدی روستا، درخت، دریا، دشت، کوه، وجود دارد، و ماشین، کامپیوتر، برق، هواپیما و ... اینها انگار دشمن آدمی است، درحالی که اصلا این طوری نیست. در اجتماع زمان حافظ دو گروه با همه لوازم و اسباب خود و با همه توش و توان خود در کنار هم حکم فرمایی می کردند یکی زاهدان ریایی که بازرگانان شریعت بودند، دیگری صوفیان خانقاهی که دکانداران طریقت بودند، حافظ در جایگاه یک هنرمند حساس و هوشیار، هرگز از رخدادهای رنگارنگ روزگار خویش غافل نبوده است

علی محمد مؤدب

در ابتدا تشکر می کنیم به خاطر فرصتی که به فصلنامه شعر دادید برای این معاحبه. شما یکی از برکارترین شاعران و محققان امروز ایران هستید و طبیعا با کسرتره وسیع فعالیتهای شما در دانشگاه سبزاز، مرکز حافظشناسی و ... فرصت گفت و گو با شما برای فصلنامه شعر فرصت مغتنمی است، ان شاء الله که علاقه مندان ادبیات و شعر ایران مختصری با شما و فعالیتهای شما آشنا شوند. برای آغاز گفت و گو از زادگاه خودتان و حال و هوای سالهای کودکی و نوجوانی تان بگویید؟

کودکی من در جایی گذشت که الان به اسم شهرستان «خرمبید» یا «مغانسهر» نام برآورده. من هل یکی از روستاهای آنجا هستم که قبلا زیر حکومت شهرستان «ایاده» بود. تک زندگی من چیزی را در سرگشته خردی آن سالها ما گذرانیدیم. خوشحانه فضای جادوآمیز به سبب من به نسبت جوانی و مطالعه هدایت کرد و نوشتن به فرم همه سخنانی که موجود بود و آن فضای زندگی دشواری که سره کرده، که چون من را و توجه به کتاب را به عنوان یکی از منابعی در برنامه های حوزه همیشه داشته باشیم. ملاحظه در فضای روستایی و شهرستان بود که من از زبان حرفه های روستاییان و دهکده ها فکر می کردم تا رسیدن است و ... در هر حال یک سخنان بیرون رستمی بود که نوشته می شد و خارج از فضای شهری می گردید و برده به من علاقه مند شده که شعر و شاعری. سه کتاب را همیشه علاقه مند بودم. ما ایاده شهری را به شعر می نوشتیم. بعد از هفتاد و هشتاد و نوبتی و نوجوانی بود که در آن حرفه و حوزه را در راه نام به دلیل تسویه حسابی که در محیط مدرسه و خانواده صورت می گرفت. من در آن در وجود من نموت شد و بعدها هم تم تم به روزنامه ها و مجله ها کشیده شد و البته هیچوقت هم شعر موفقی نبود ... فعلا زهرمه های دل خود من بود، نسیب ... من هم بود.

گفت و گو با دکتر کاووس حسن لسی





یک مشکلی که در شعر
کودک ما وجود دارد، این
است که بسیار اصرار
بر این هست که آدمها
را ببرند به گذشته، در
حالی که اصلا این طوری
نیستند

در چند سالگی حدوداً؟

من دبیرستانی بودم، از اول دبیرستان به دلیل ارتباطاتی که با بعضی از نزدیکان خودمان در دانشگاه داشتیم، از جمله برادرم که در دانشگاه شیراز بود، آرام آرام وارد مسائل سیاسی شدم. سه سال، چهار سال پیش از انقلاب بود که من وارد مسائل سیاسی شدم و من هم به شریعتی به عنوان صاحب یک تفکر دینی روشن و روشنفکرانه علاقه مند بودم. یک نقدهایی بر جریان انقلاب اسلامی وارد می شود، که به نظر من ناشی از نبودن در آن زمان است، حرفهایی با این مضمون که انقلاب اسلامی حرکتی حسی بود که تحت تاثیر کاریزماها و شخصیت‌های قدر فرهنگی مثل خود حضرت امام (ره) و آدمهایی مثل مطهری و بهشتی و ... شکل گرفت و عموم مردم درکی از آن ماجرا نداشتند. در فضایی که خود من در زادگاهم تجربه کردم در سالهای کودکی شاهد کتابخانه‌ای چند هزار

در مورد فضای فرهنگی آن سالها کمی پرایمان توضیح دهید، مثلاً در آن دوره در بین شخصیت‌های روحانی و دانشگاهی استاد مطهری و دکتر شریعتی برجستگی خاصی داشتند که همین شخصیتها هم حلقه‌های واسط جریان اندیشه دینی و ادبیات ایران بودند. در منطقه شما قضا چگونه بود؟ جایی که ما زندگی می کردیم، روستای محرومی بود، هم از نظر اقتصادی، هم از نظر فرهنگی، شهر هم همچنان، آن اوایل، آغاز کار را شاید بشود گفت هیچ کس مرا تأیید نکرد و به قول معروف تأثیر نگذاشت که بگوییم حالا کسی و هدایت کرده باشد و من تحت تأثیر او مطالعه ادبی خودم را شروع کرده باشم، در خانواده ما هم کسی نبود که از قبل به شعر و شاعری مشغول باشد یا کاری کرده باشد. اما من هم از نسل دوره شریعتی هستم، به دلیل اینکه چند سال پیش از انقلاب درگیر مسائل سیاسی شدم.

جلدی بودم در روستای دورافتاده‌ای در حوالی مرز افغانستان که در آن همه جور کتابهای جدی بحثهای فکری بود و مراجعان زیادی هم داشت و اصلاً در خود تربیت‌جام که شهر دورافتاده‌ای است جدالها و جدلهای جدی فکری جریان داشت... در اطراف شما چطور بود؟ در فضای شما آیا چنین تجربه‌ای اتفاق افتاد؟

بود اما کم بود. یک کتابخانه‌ای خود من راه انداخته بودم، کتابخانه خیلی کوچکی که در مسجد بود و تعداد کمی کتاب داشت ولی خیلی کتابخوان داشت. تقریباً هیچ کتابی نبود که هر روز برده نشود و خوانده نشود، فضای خاصی بود برای مطالعه، با وجودی که کتابخانه کوچکی بود که با تلاش یک دانش‌آموز فراهم شده بود. ولی خواننده زیاد داشت، بچه‌های آن دوره الان خیلی خاطره دارند از همان کتابها و همان کتابخانه، خیلی از کتابهایی که آن دوره خیلی خواننده داشت در جاهای رسمی مثل مدرسه‌ها و این‌طور جاها نمی‌شد نگه داشت، ولی غیر رسمی توی خانه‌ها بود.

در مورد خانواده نطفه‌دیده؟

ما کسی در خانواده‌مان اصلاً نبود که من بگویم ایشان ادبیات می‌دانست و شعر می‌دانست. من افتخار می‌کنم به چنین آبا و اجدادی، اما هیچ کس را نداشتیم، فضای روستایی و کار کشاورزی و این چیزها بود و کسی توی این مایه‌ها نبود.

یک مسئله مهم، مسئله بینش اسلامی است، آن جوهره ساده‌ای از نگرش که شما در آن زندگی دشوار روستایی به دست آوردید، آیا الان که نگاه می‌کنید جوهره درستی است؟ شما از چه طریقی به بینش کنونی‌تان رسیدید؟

اصلاً نمی‌دانم، اصلاً نمی‌توانم بفهمم که آیا این چیزی که الان من فکر می‌کنم حاصل آن شرایط است، من حافظ‌ام متأسفانه این قدر به من کمک نمی‌کند که آنچه که الان من فکر می‌کنم چقدرش برخاسته از آن فضا است. معنی دیگر حرفهای من این است که به عبارت دیگر اگر من در فضای دیگری به دنیا می‌آمدم، در شرایط دیگری بزرگ می‌شدم، آیا مثل الان فکر می‌کردم، نمی‌دانم، اما این را خیلی مطمئنم، نگاهی که امروز که روزی از روزهای آبان‌ماه ۱۳۸۵ است، به دین دارم نگاهی که به هستی دارم، نگاهی که به خدا دارم، نگاهی است که به شدت از مطالعاتم در حوزه ادبیات رنگ و بو گرفته است، بی‌گمان این را خیلی مطمئنم، سالها پیش، یعنی بیست، بیست و پنج سال پیش، خدای دیگری را می‌پرستیدم، امام حسین (ع) جور دیگری بود در نظر من، دین یک گونه دیگری بود، الان امروز به یک دین خیلی شیرین معتقدم و همه اینها را از ادبیات به دست آورده‌ام. آن دینی که در گذشته داشتم، دین خیلی ساده‌ای بود که همه چیزش روشن بود، کی به بهشت می‌رود، کی به جهنم، همه چیزش مشخص بود، بدون اینکه خیلی سؤال پیش بیاید. امروز یک خدای بسیار مهربانی را می‌شناسم که رحمتش بر غضبش سبقت دارد و یک دین بسیار شیرینی که می‌توان در هر شرایطی دین‌ورز بود و به دین عمل کرد و خودم با آن دین زندگی خیلی شیرینی دارم که در آن اصلاً سخت‌گیری متعصیانه نیست.

شما به عنوان یک محقق برجسته و مدیر مرکز علمی حافظ‌شناسی اگر بخواهید قفسه کتابهای دینی حافظ را بازسازی کنید، از چه کتابهایی نام می‌برید؟

به نظرم بحث دارد پراکنده می‌شود، از گذشته من صحبت کردیم و ... نه، این دنباله همان سؤال است، ما در آن سؤال به دنبال زمینه و بستر

شکل‌گیری شخصیت و اندیشه شما بودیم و در این سؤال همین را در مورد حافظ بی‌گیری می‌کنیم. می‌خواهیم ببینیم که به تعبیری قدرترین شخصیت ادبیات ما منابع و استادانش چه و که بوده‌اند؟

مسئله آنچه که ما خیلی روشن می‌توانیم باور کنیم، این است که نه تنها حافظ، بلکه همه شاعران ما که اهل معرفت بوده‌اند، کلیدی‌ترین و اصلی‌ترین منبع فکری‌شان، قرآن مجید است. حافظ خودش مکرر و مکرر روی این قضیه تأکید دارد. تفسیرهایی که حافظ می‌خوانده، جز منابع مهم فکری اوست، من در کتاب چشمه خورشید، در بخشی به این مسئله رابطه عمیق حافظ و قرآن کریم اشاره کرده‌ام، اصلاً چرا مردم ما این همه حافظ را می‌شناسند و به حافظ علاقه‌مندند و با آن ارتباط دارند.

در این باره بحث فراوان شده است، واقعیت این است که اصلی‌ترین کتاب حافظ به گمان من قرآن کریم بوده است و تفسیرهایی که در آن زمان وجود داشته است، به اضافه منابع ادبی پیش از حافظ که حافظ با آنها مانوس بوده است. شاعران ما عمدتاً تحت تأثیر همدیگر هستند، کسانی مثل سعدی، مثل خاقانی، مثل نظامی، مثل فردوسی و هزاران کس دیگر به شکل آشکار بر حافظ تأثیر داشته‌اند و اینها کتابهای ادبی حافظ بوده است، آنها هم کتابهای دینی حافظ بوده است، اینها همه از دیدگاه ما شاعران اهل معرفت هستند که درد دین دارند. دینی که اینها معرفی می‌کنند، یک دین شیرین است، یک دین روشن است، یک دین زلال و جاری و ...

نکته‌ای که اشاره کردید، نکته خیلی دقیق و مهمی است که قرآن «محور» است. از همین جا ناگهان بحث را به حوزه ادبیات معاصر می‌کشانم، پس از ماجرای شعر نو ایران و پس از آن جریانهای ترجمه، ادبیات فارسی به شدت از قرآن دور شد. یعنی کسانی که به نوعی ابرقدرتهای دوره خودشان بودند و شاید هنوز هم برخی‌شان چهره‌های برجسته و تأثیرگذاری هستند، شعرشان خیلی کم نشانه‌های فرهنگ اسلامی را دارد و اگر هم از این نشانه‌ها استفاده می‌کنند، اینها به نوعی مسلمان فرهنگی‌اند، مثل کافری که در بحث خودش می‌گوید: حالا ما ان‌شاءالله در جلسه بعد ثابت می‌کنیم که خدا نیست! الان ماجرای جدی ادبیات ما این است که بالاخره میراث نسل پیش از خودش را گرفته است و آنها چون در حوزه زبان و تکنیک برجستگی‌هایی داشتند، خیلی روی نسل بعد تأثیر گذاشتند. به نظر شما آیا انقلاب اسلامی توانست ادبیات را به سوی قرآن بازگرداند و به بستر مطالعات قرآنی؟ و چقدر جای کار هست؟

مجبورم قدری به عقب برگردم، دوره بیداری ما در دوره قاجار و دوره مشروطه هم‌زمان بود با به بار نشستن دوره بیداری اروپا. نویسندگانی که ما خیلی تحت تأثیر فرهنگ غربی بودند و تحت تأثیر فرهنگ بیدار شده اروپا. اروپا بعد از آن جریان قرون وسطی و بعد رنسانس و اینها کم‌کم به دلیل رفتاری که در کلیسا شده بود و رفتاری که از سوی صاحبان دین شده بود، ذات روشنفکری‌شان ضد دینی بود.

برای اینکه می‌خواستند با آن سابقه سالها حکومت کلیسا مبارزه کنند، بسیاری از آثاری که به وجود آمده بود، آثاری ضد آن فرهنگ تعصب‌آمیز کلیسا بود، برای بسیاری امر مشتبه شد که روشنفکری یعنی همین مبارزه با دین، وقتی که این اتفاق می‌افتد، بسیاری از نویسندگانی روشنفکر و یا به اصطلاح منورالفکرهای ما در دوره اولیه بیداری، آثارشان حتی اگر دین‌ستیز و دین‌گریز نیست، نمی‌شود گفت آثاری دینی است. یعنی برای بسیاری از روشنفکران ما این اتفاق افتاد که گمان کردند روشنفکری یکی

از اصولش دین‌ستیزی است، بعدها نسل بعدی در دوره پهلوی هم دچار همین اشتباه شدند. البته از سویی هم دین سنتی دین غیر کارآمدی بود که در بسیاری از حوزه‌های دینی ما رواج داشت. یعنی دینی که پاسخی به روز برای بسیاری از مسائل امروز بشر نداشت و همه را ارجاع می‌داد به گذشته، آدمی مثل دکتر شریعتی، کسی بود که می‌خواست دین را برای امروز تفسیر کند و دین را برای امروز می‌خواست، به‌خصوص در کتاب «پدر، مادر ما متهمیم» خیلی تأکید می‌کند که آن دینی که شما بر آن اصرار دارید، دینی است که امروز در جامعه امروز، ما نمی‌توانیم بپذیریم، اصلاً با ساختارها و با فنارها و رفتارهای امروز جامعه، سازگاری و تناسب ندارد. پس بخشی از روشنفکری ما به دلیل اینکه آن دین را سازگار با شرایط تازه جهان معاصر نمی‌دانست، دلخور بود، از یک طرف دیگر، امر بر او مشتبه شده بود به دلیل اینکه آثاری که در اروپا و در دوره بیداری پدید آمد و مایه روشنفکری داشت، بیشتر ماهیت ضد دینی داشت، این گمان بود در بسیاری از شاعران و داستان‌نویسان ما که تصور می‌کردند دین نمی‌تواند انسان را در جامعه امروز، مطابق رویدادها و پدیده‌های این نوع زندگی راهنمایی کند، دین مانعی است برای آزادی، دین مانعی است برای روشنفکری، درحالی که واقعیت این است که دو طرف در اشتباه بودند، به‌خصوص در تشیع که به اصطلاح امروزی همیشه اصرار بر به روز کردن دین هست. تمام آن دستورات دینی، می‌توانند در بستر جامعه امروز به راحتی بازخوانی شوند. به شرط آنکه نگاهمان نگاهی دینی باشد و نخواهیم شرایط امروز جامعه را حمل بر دین کنیم.

نه، باور کنیم که دین اسلام که خاتم دینهاست و کامل‌ترین دین هست و آمده است که دینها را کامل کند، دینی برای همیشه است، اگر از این زاویه نگاه کنیم، به راحتی می‌توانیم در جامعه امروز این دین را مطابق با سلیقه‌ها و اتفاقات دنیای امروز تفسیر کنیم. یک مشکلی که در شعر کودک ما وجود دارد، این است که بسیار اصرار بر این هست که آدمها را ببرند به گذشته، در بسیاری از این آثار تبلیغ جدی روستا، درخت، دریا، دشت، کوه، وجود دارد، و ماشین، کامپیوتر، برق، هواپیما و ... اینها انگار دشمن آدمی است، درحالی که اصلاً این‌طوری نیست. کودکی که امروز تا چشم باز می‌کند با کامپیوتر سر و کار دارد، از طریق کامپیوتر بسیاری از آموزه‌ها به او منتقل می‌شود، با برق سر و کار دارد، با ماشین سر و کار دارد، ماشینها او را به مدرسه می‌برند و می‌آورند. نباید مرتب در معرض این تبلیغات باشد که اینها دشمن تو هستند و تو باید به روستا برگردی، هرچه شعرهای کودک را می‌خوانیم، مواجه می‌شویم با جهان دیگری که اصلاً بچه تجربه آن را ندارد.

و هیچ‌وقت هم تجربه نخواهد کرد، چون الان وضعیت روستاها هم همین است. در دورترین روستاها هم، قصه به آن شکل قدیم نیست و آنجا هم ما با همین پدیده‌ها مواجه هستیم.

به نظر می‌رسد که نباید این‌جوری نگاه کنیم که واقعیت‌های موجود جامعه خودمان را ندیده بگیریم و انکار کنیم، همین باعث شده که آدمها را به سمت غیر واقعی زندگی راهنمایی کنیم و در بحث ایمان هم همین کار را کردیم و دچار مشکلاتی از همین‌سخت شدیم. درحالی که ما معتقدیم همین دین، همین دینی که ما به آن اعتقاد داریم، درباره کامپیوتر ایده دارد، درباره ماشین ایده دارد، درباره برق ایده دارد، ما باید خودمان استخراج کنیم ...



معتقدیم همین دین،
همین دینی که ما به
آن اعتقاد داریم، درباره
کامپیوتر ایده دارد، درباره
ماشین ایده دارد، درباره
برق ایده دارد، ما باید
خودمان استخراج کنیم ...

یعنی در واقع عقلانیت متعبد و شریعت‌مدار می‌تواند با این نوع زندگی هم سازگار باشد، لزومی ندارد که شما به یک نوع و یک گونه از زندگی بایبندباشید.

خطری که آن نوع نگاه در ادبیات و آن نوع نگاه در دین دارد که همه چیز را می‌خواهد به زندگی سنتی گذشته ارجاع بدهد این است که بسیاری از کسانی که در متن دین به معنی درستش وارد نشده‌اند و حقیقت دین برای آنها ظهور درست پیدا نکرده است، این اشتباه برایشان به وجود می‌آید که گمان می‌کنند این دین مال روزگار دیگری است، این ادبیات مال جامعه دیگری است. نه این ادبیات مال همین جاست. در انقلاب اسلامی این اتفاق افتاد که بخشی از ادبیات گذشته ما که اصرار بر دین‌گریزی داشت کم‌رنگ شد و بسیاری از شاعران ما به دلیل فراهم بودن زمینه‌های لازم به سمت منابع دینی آمدند و با مسائل دین ارتباط

برقرار کردند، اما باز دوباره به دلیل همین که بعضی از آموزه‌های ما در همین دوره، آموزه‌های مناسب با شرایط اجتماعی نبودند، در نسلی از جامعه ما دین‌گریزی همچنان باقی ماند.

شاید یک بعدی هم ناشی از بعضی ناکارآمدیهای دولتها باشد که این گروه آن را به پای معرفت دینی می‌گذارند که اگر واکاوی کنیم می‌بینیم اتفاقاً آن ناکارآمدیها ناشی از این است که معارف اسلامی و آموزه‌ها در ریز رفتار و برنامه‌های سازمانها، به عناصر قابل اجرا و قابل انتقال تبدیل نشده است و ما مدل‌های بیگانه را کپی کرده‌ایم.

همین‌طور است، متأسفانه ناکارآمدیها به پای معرفت دینی گذاشته می‌شود، از یک طرف ممکن است ما خیلی ساده‌انگارانه بگوییم، آمار آدم‌هایی که در فلان تظاهر دینی شرکت می‌کنند خیلی زیاد است، اما باید ببینیم این تظاهر دینی که در شکل‌های مختلف جلوه می‌کند یک حقیقت دینی هم دارد، یا اینکه نه، می‌شود به راحتی با تلنگری بشکنند و مثال کوچکش را برای شما می‌زنم، اینها سلیقه‌ای است، ممکن است عده‌ای نپسندند، ولی در گمان من اعتکاف یکی از قشنگ‌ترین، معنوی‌ترین و زیباترین آیینهای دینی ماست، یعنی کسی در تاریکی، در تنهایی، بدون اینکه کسی او را ببیند برود با خدای خودش خلوت کند، از همه چیز فاصله بگیرد و به فطرت خودش برگردد و با حقیقت خودش و با درون خودش ارتباط برقرار کند و شنا کند در دریای معنوی اعتکاف تا وقتی که این آدم به این کار تظاهر نکرده، پر از معنویت است، چند سال است که ما می‌بینیم مرتب دارند تبلیغ می‌کنند، به در و دیوار می‌زنند، عکس می‌گیرند، در تلویزیون نشان می‌دهند که یکی در حال ملکوتی اعتکاف است و بعد حتی بعضی اوقات جایزه می‌دهند. یعنی متأسفانه یک رفتاری که کاملاً به معنا توجه داشت، الان دارد کم‌کم تبدیل به یک صورت می‌شود.

قبلاً یک معنای بی‌صورت بود و الان دارد یک صورت بی‌معنا می‌شود. از آن طرف ما خیلی خوشحالیم که ما قبلاً چنین چیزی نمی‌دیدیم، پنجاه سال پیش نمی‌دیدیم این همه آدم توی اعتکاف نشسته باشند، نمی‌دیدیم ظاهراً. الان خیلی خوشحالیم که ببینید چقدر آدم آمده‌اند، نشسته‌اند. ما که تظاهرات دینی این روزها خیلی داریم، چرا دیگر اعتکاف را تبدیلش می‌کنیم به یک صورتی که کم‌کم از معنی دارد تهی می‌شود؟ من یک روز داشتم فکر می‌کردم که ای کاش اعتکاف مثل همان گذشته مانده بود و آدمها در خلوت خودشان از این آیین ارزشمند دینی بهره می‌بردند، بعد دیدم که یکی از این آقایان در تلویزیون داشت صحبت می‌کرد و دقیقاً مقابل من داشت فکر می‌کرد، دقیقاً جمله‌شان این بود که اعتکاف یکی از آیینهای دینی ما بود که سالها روی زمین مانده بود و ما آن را احیا کردیم. می‌خواهم بگویم این تفاوت در نگاه است و وقتی که ما به سمت پُررنگ کردن صورت دین برویم ممکن است به همان اندازه، معنای حقیقی دین که آدم را زلال می‌کند و باعث می‌شود که نشانه‌های خلیفه‌اللهی در آدم نمود جدی‌تری پیدا کند کم‌رنگ می‌شود و این است که خطرناک است.

از این بحث کمی فاصله بگیریم، و سوآلی در حوزه ادبیات و نقد مطرح کنیم که شما بحمدالله در این قسمت بسیار فعال هستید. شما چند نوع جریان نقد ادبی در حوزه نقد ادبیات انقلاب اسلامی می‌شناسید؟ آیا اساساً چنین جریان‌هایی داریم، چه کسانی دارند خوب کار می‌کنند و ...

نمی‌دانم چرا دلم می‌خواهد که این قدر ادبیات انقلاب اسلامی را انحصاری نکنیم. بگوییم ادبیات معاصر، درست است که مجموعه آثاری را که به نوعی در پیوند با انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و شبیه به اینها هست، اینها را در حوزه ادبیات انقلاب اسلامی می‌دانیم و چیزهای دیگری را بیرون از این سیستم. اما بهتر است کمتر ادبیات را با عنوان انقلاب اسلامی محدود کنیم چون الان بسیاری از آثاری پدید آمده‌اند که شاید ما بتوانیم در عنوان ادبیات انقلاب اسلامی بگنجانیم و از آن طرف اگر درست نگاه کنیم خیلی هم اینها «غیر انقلاب اسلامی» نیستند.

یعنی اینها محصول این دوران‌اند.

بله، ما می‌توانیم بگوییم در سی سال گذشته، آثاری پدید آمده‌اند که بعضی‌هایش را ممکن است قطعاً بتوانیم را در حوزه ادبیات انقلاب وارد بدانیم، ولی بسیاری از آنها را که خیلیها در تقسیم‌بندی ادبیات انقلاب



نمی‌دانم چرا دلم می‌خواهد که این قدر ادبیات انقلاب اسلامی را انحصاری نکنیم. بگوییم ادبیات معاصر

نمی‌گنجانند، من فکر می‌کنم جزء این حوزه‌اند، نگاهها متفاوت است برای اینکه همین الان هم نگاه به انقلاب اسلامی متفاوت است برای اینکه همین الان هم بسیاری از جریانهای فکری سیاسی در کشور ما هستند که گاهی بسیار هم متفاوت و متناقض فکر می‌کنند. همین الان هم نگاه به انقلاب اسلامی و تعریف از انقلاب اسلامی متفاوت است ولی همه در یک حوزه می‌گنجد. اینها در ادبیات هم ظهور پیدا می‌کنند.

یکی ممکن است بسیاری مسائل مربوط به جنگ را به چالش بکشد، نقد کند ولی باز هم جزء ادبیات انقلاب اسلامی است. در هر حال اوایل انقلاب اکثر نقدهایی که در حوزه ادبیات انقلاب صورت می‌گرفت، نقدهای محتوایی بود. به دلیل شرایط اجتماعی، آثاری هم که پدید آمده بود این جوری بود، بیشتر توجه به محتوا بود، بیش از اینکه بخواهد به «چگونه گفتن» فکر کند به «چه چیز گفتن» فکر می‌کرد و در نتیجه نقدها هم بیشتر به همین سمت و سو متمایل می‌شد. اما آرام که آن تلاطم ویژه انقلاب، آن موجهای شتابان فرونشست و آرام‌تر شد، هم شاعران ما، هم داستان‌نویسان ما، کم‌کم یا تصمیم گرفتند یا به این سمت هدایت شدند، به هر صورت آرام‌آرام به این باور رسیدند که بیشتر هنر باید به خود «چگونه گفتن» پردازد و بیشتر باید به شیوه‌های هنری بیان فکر کنند و به این سمت بروند، خوشبختانه این اتفاق افتاد. امروزه که به آثار چند سال گذشته نگاه می‌کنیم، می‌بینیم مؤلفانی را که می‌شود اینها را به روشنی در حوزه ادبیات انقلاب اسلامی به حساب آورد. دارند با مدرن‌ترین شیوه‌های مرسوم کار می‌کنند. برخی البته با



این شیوه‌های مدرن مخالفانند و معتقدند که ادبیات باید مثل همان گذشته باشد. به خصوص اینها روی شعر خیلی حساسیت دارند. در حالی که اصلاً این جور نیست، به نظر می‌رسد شیوه‌های بیان بسته به فرمان هیچ کس نیست، دوره مدرنیسم، دوره پست‌مدرنیسم، دوره تکنولوژی، دوره ارتباطات، اینها به همه مربوط است، به بچه مسلمانها مربوط است، به انقلابیها مربوط است، این جور نیست که بگوییم اینها در انحصار کسانی است که آن جور باشند، نه بچه‌های ما هم می‌توانند با این امکانات بیانی سخن بگویند.

می‌خواهم بگویم شرایطی که الان وجود دارد که شاید خوب نباشد بگوییم وضعیت پست‌مدرن، ولی وضعیت ویژه‌ای است، از یک طرف بچه‌های ما از طریق اینترنت و ماهواره و تکنولوژیهای مختلف می‌توانند در آن واحد با همه دنیا مرتبط باشند و جدیدترین تئوریه‌ها و محصولات هنری را از سراسر دنیا به دست بیاورند، ببینند، بخوانند و از یک طرف دیگر ما سنتی‌ترین شکل رفتارها را در جامعه‌مان داریم که مثلاً در روستاها ایمان می‌بینیم که مادری دارد شیر گاوی می‌دوشد و پسرش یا

که معتقد به مبارزه با اسرائیل است نمی‌تواند یک شعر صرفاً زبان‌گرا بگوید که حاصل لحظه‌های خاص هنری‌اش باشد؟ محدود کردن آدمها، دسته‌بندی کردن آدمها و تحمیل کردن سلیقه‌ها بر آدمها به نظر من جلوی آزادی آدمها را می‌گیرد و باعث می‌شود که خیلیها محدود شوند، احساس محدودیت کنند و از بعضی جریانها فاصله بگیرند. باید اجازه بدهیم همه آزاد باشند، آزاد فکر کنند و بعد باور کنیم که شیوه‌های بیان لزوماً ارتباطی به اندیشه‌های دینی ما ندارند، می‌توانند داشته باشند، می‌توانند نداشته باشند، لزوماً ندارند و لزوماً برای شعر دینی گفتن ما نباید حتماً از قالب مثنوی و قصیده و غزل استفاده کنیم. همان طوری که در سینما هم همین جور است. در تئاتر هم همین جور است، در همه هنرها همین جور است، ما می‌توانیم از شیوه‌های بسیار مدرن استفاده کنیم. نباید کسانی را که علاقه‌مند به هنر مدرن و ادبیات هستند از معانی دینی محروم کنیم و بگوییم اینها مخصوص کسان دیگر است و بگوییم هر کس که بخواید نگاه نوتری به مفاهیم دینی داشته باشد، این آدم هر چه بخواید ببیند، غیر دینی می‌بیند.

به نظر شما در نقد این دوره سی ساله که ذکر شد، چقدر کار شده و چقدر غفلت شده است؟

هنوز ما نقد نداریم، ما معمولاً تعارف داریم. نقد به معنی یک جریان جدی که چشم و گوش شاعر و نویسنده و هنرمند باشد، در جامعه‌مان نداریم، یعنی من الان نمی‌توانم واقعاً کتابهای موقفی را در این حوزه که شما می‌پرسید به عنوان نقد معرفی کنم، نقد به معنی درستش که واقعاً مباحث ادبی و هنری جامعه را به چالش کشیده باشد. آنچه هست، چیزهایی خیلی سطحی است، بیشتر معرفی است، بیشتر جریان‌شناسی است. ما نیاز داریم به یک نقد تند. در ادبیاتی که شاید بعضیها اینها را در حوزه ادبیات انقلاب اسلامی به حساب بیاورند، نقد قدری جدی‌تر است ولی در حوزه شاعران و نویسندگان انقلاب اسلامی، نقد به معنی فنی قضیه، قدری کم‌رنگ است و ضعیف است، یعنی به اندازه حجم آثاری که به وجود می‌آید، نقد وجود ندارد و متناسب با آن نقد وجود ندارد.

به نظر شما کجاها باید این جریان آغاز شود و شکل بگیرد؟ آیا دانشگاه ما خیلی دور نیست از ادبیات زنده روزگار ما، و به خصوص از شعر زنده روزگار ما؟

حتماً دور است، متأسفانه خیلی هم دور است، بارها و بارها خیلیها گفته‌اند و من هم گفته‌ام، بارها گفته‌ام، شاید اگر کسی نوشته‌ها و گفته‌های مرا جمع کند یک کتابی شود در موضوع دردهایی که ما در دانشگاهها داریم، در فاصله‌ای که دانشگاهها با جریانهای زنده ادبی روز دارند، خیلیها دلشان می‌خواهد رشته ادبیات فارسی متولی این نوع کارها باشد چون تخصصش ادبیات فارسی است، ولی امروز رشته ادبیات فارسی ما به شدت ناکارآمد است. برنامه آن برنامه‌ای است که خیلی وقت پیش نوشته شده است و آنهایی هم که نوشته‌اند آدمهایی بوده‌اند که به شدت مال خیلی وقت پیش بوده‌اند!

سنتی فکر می‌کرده‌اند و در نتیجه بسیاری از جریانهای جدی نقد ادبی و به اصطلاح ادبیات معاصر در دانشگاههای ما نیست. عمده برنامه‌های دانشگاهها تا آخر دوره عراقی، تمام می‌شود. بعد از حافظ تا دوره معاصر، کلاً دو سه تا درس، بچه‌های ادبیات می‌خوانند. تنها جایی که برای اولین بار یک اتفاق مهمی در دانشگاهها افتاده، دانشگاه شیراز است. خوشبختانه ما نزدیک ده سال پی‌گیری مداوم داشتیم و مبارزه کردیم و

هنوز ما نقد نداریم، ما معمولاً تعارف داریم. نقد به معنی یک جریان جدی که چشم و گوش شاعر و نویسنده و هنرمند باشد، در جامعه‌مان نداریم.



دخترش هم لب‌تاپی گذاشته و دارد چت می‌کند. یعنی این قدر سنت و مدرنیسم هم‌زمان حضور و بروز دارند. چنین شرایطی قرار نیست فقط برای قشر خاصی از جامعه ما باعث ایجاد آثار متفاوتی بشود، این پدیده جاری است در تمام جامعه ما و هر کسی با هر شرایطی می‌تواند متأثر باشد از شرایط تازه زندگی نباید بیندازیم این شعر متفاوت، شعری که مثلاً ممکن است بیشتر به فرم و ساختار توجه داشته باشد، اینها مخصوص کسانی است که دین‌گریز یا دین‌ستیز باشند و انقلاب اسلامی را قبول نداشته باشند. اصلاً من این گمانها را ندارم. قرار نیست کسی که معتقد به دین است، معتقد به انقلاب اسلامی است حتماً همیشه، راجع به حضرت ابوالفضل شعر بگوید، راجع به حضرت امام عصر (عج) شعر بگوید و راجع به انقلاب اسلامی شعر بگوید. نه می‌تواند همه چیز بگوید، می‌تواند امروز یک شعری راجع به مثلا حضرت پیامبر بگوید، فردا هم یک شعری بگوید که در آن ظاهراً هیچ نشانه دینی نیست.

کسی که زندگی دینی دارد که همه رفتارهایش ظهورات دینی ندارد، دارد زندگی می‌کند، این در آثارش هم هست. بعضیها آثاری می‌نویسند که آثار بسیار زیبایی است که فقط در فرم کار کرده است و بعضیها نقد می‌نویسند که آقا محتوا کجا رفت؟ چه شد؟ مگر می‌شود در جامعه‌ای که مثلاً فلسطین دارد چه جور می‌شود ... چه ربطی دارد؟ مگر کسی

توانستیم یک برنامه جدید بنویسیم، در برنامه جدید ما که الان داریم اجرا می‌کنیم، برای اولین بار در طول تاریخ کشور ما، دوره دکترا با سه گرایش، دانشجو می‌پذیرد ولی هنوز گرایش‌های ما سنتی است، گرایش ادبیات غنایی، گرایش ادبیات عرفانی و گرایش ادبیات حماسی، اما همین اندازه که در دانشگاه دارند باور می‌کنند که طرف باید بیاید در یک موضوع تخصص پیدا کند و از پراکندگی بیرون بیاید، خودش خیلی کار است. ما در دوره لیسانس، بسیاری از درسهای جدید را تعریف کردیم، ۴۸ واحد درس اختیاری برای دوره کارشناسی تعریف کردیم. مثلاً درس نظریه‌های ادبی معاصر، مقاله‌نویسی، مکتب‌های ادبی جهان، ادبیات کودک، نمایشنامه‌نویسی، چندین درس برای نقد گذاشتیم، ارتباط سینما با ادبیات ... و خیلی از درسهای جدیدی که در دوره کارشناسی نبود ما ایجاد کردیم در دانشگاه شیراز و الان خوشبختانه دارد اجرا می‌شود.

نه اینکه فقط درس را تعریف کرده باشیم. درس را تعریف کردیم و تصویب کردیم و الان دارد اجرا می‌شود اما این برنامه‌ای که در دانشگاه شیراز دارد اجرا می‌شود و به نظر بسیاری در میان برنامه‌های درسی دانشگاهها، برنامه خیلی آوانگارد و تندروانه‌ای است، در دیدگاه شخص من، بسیار محافظه کارانه است، یعنی من معتقدم که شاید سی درصد از خواسته‌ها و آمال ما به عنوان طراحان این برنامه در این برنامه اعمال شده است. هفتاد درصد چیزهایی که ما می‌خواهیم هنوز در این برنامه نیست، من خودم معتقدم باید برای تغییر این برنامه، انقلابی‌تر از اینها عمل کرد. من بعضی اوقات سؤال می‌کنم پس کی باید ادبیات کودک در کشور ما خوانده شده؟ این حجمی که ادبیات کودک در کشور ما در سی چهل سال تولید شده است، متأسفانه دانشگاه‌های ما کاملاً از اینها بی‌خبرند، برای اینکه فرصت خواندن اینها را ندارند. این همه گونه‌های تازه‌ای که در شکل‌های مختلف شعر و قصه در ادبیات معاصر ما پدید آمده‌اند، اینها را کی باید بررسی کنند؟ واکاوی کنند، معرفی کنند، بشناسند و بشناسانند؟ به دلیل همین سنتی بودن برنامه، به ادبیات امروز پرداخته نمی‌شود. اما با همه این حرفها می‌خواهم عرض کنم که خیلی هم ناامید نیستیم، نسل جدیدی که دارد در دانشگاهها روی کار می‌آید، نسلی است که به این حوزه دارد نزدیک می‌شود. الان در خیلی از دانشگاهها کسانی هستند که در این حوزه کار می‌کنند، الان ما در خیلی از موضوعهای تازه کتابهایی را نوشته‌ایم، الان در مشهد کتاب «چشم‌انداز شعر نو فارسی» کتاب مفصلی است که آقای دکتر زرقاتی نوشته‌اند، آقای دکتر امین‌پور در تهران کتاب «سنت و نوآوری در شعر معاصر» را نوشته‌اند که پایان‌نامه دکترای ایشان بوده و دارند کار می‌کنند. خود من کتاب «گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران» را نوشته‌ام. آقای دکتر محمدرضا روزبه در بروجرد، چند کار در حوزه نثر و شعر معاصر کرده‌اند و کتاب نوشته‌اند. در گیلان دوستان ما چند کتاب در حوزه شعر و نثر معاصر نوشته‌اند.

آیا با هم رابطه گروهی هم دارند؟

ندارند، نه، اصلاً ندارند، با اینکه برای مثال آقای امین‌پور دوست نزدیک من است، آقای روزبه دوست نزدیک من است، آقای زرقاتی دوست نزدیک من است ولی ما با هم هیچ ارتباط دانشگاهی نداریم. اما دارد یک اتفاقاتی می‌افتد در نسل جدید، البته این را هم بگویم که ادبیات هم، همه‌اش ادبیات معاصر نیست. بعضی اوقات، دانشجویهای ما، آنهایی که قدری علاقه‌مند به فضاهای نو هستند، آن قدر غرق در فضاهای نو

می‌شوند که از هر چه سنت است فاصله می‌گیرند و اصلاً بدشان می‌آید. درحالی که اصلاً این جوری نباید باشد. در همین دانشگاه شیراز به من خیلی انگ ادبیات معاصر خورده و در همه بحثهای ادبیات معاصر، سعی می‌کنند به من رجوع کنند و پایان‌نامه‌ها را با من می‌گیرند. بعضی از دانشجویانی که به من مراجعه می‌کنند، جوری صحبت می‌کنند که انگار نواندیشی، یعنی حتماً در حوزه ادبیات معاصر کار کردن و این یک اشتباه جدی است. ما باید معاصر فکر کنیم، نه اینکه حتماً در شعر معاصر تحقیق کنیم. نگاه ما باید معاصر باشد، نه اینکه حتماً در داستان معاصر تحقیق کنیم و خود من که این همه منتسب به شعر معاصر می‌شوم، هفت کتاب درباره سعدی کار کرده‌ام. پایان‌نامه فوق لیسانس خاقانی بوده، الان دارم راجع به خیام کار می‌کنم. باید تلاش کنیم امروزی فکر کنیم، ادبیات گذشته‌مان را هم در بستر جامعه امروز بازخوانی کنیم.»

مؤلفه‌های این نگاه معاصر چیست؟ اگر بخوایم ویژگیهای نگاه معاصر را برشماریم، به چه مؤلفه‌هایی می‌رسیم؟

در حوزه ادبیات ما نگاهمان به متن، همیشه یک نگاه سنتی بوده است در دانشکده‌های ما همیشه وقتی که می‌خوانند حافظ بخوانند، سعدی بخوانند یا خاقانی بخوانند، هر کدام از این شاعران را وقتی که می‌خوانند بخوانند. در کلاسها یک کتابی را معرفی می‌کنند، یک قصیده‌ای را انتخاب می‌کنند و شروع می‌کنند به شرح و معنی و اینکه این کلمه تلمیح به کدام قصه دارد و ... تمام. هیچ کس نمی‌آید ساختار فکری خاقانی را بررسی کند. آیا شاعران گذشته ما واقعاً بیت‌اندیش بوده‌اند، یعنی رابطه عمودی بین این آثار رابطه پریشان و گسسته‌ای است یا نه ساختارهای دیگری هم حاکمیت داشته است؟ خیلی کم کسی می‌آید روی این موضوعات کار کند، مثال دیگر اینکه هر وقت ما می‌آییم حافظ را بخوانیم، عمدتاً می‌آییم توجه می‌کنیم که این عرفانی است، غیر عرفانی است، اجتماعی است یا ... نمی‌گوییم این نگاه سنتی، امروز نباید باشد، اما این یکی از نگاههایی است که به متن می‌توانیم داشته باشیم. ما می‌توانیم حافظ را فارغ از همه اینها بخوانیم، می‌توانیم ساختار کار حافظ و فرم آن را بررسی کنیم، نگاه متفاوت و تازه‌ای داشته باشیم. یک نگاه مدرن انتقادی به بسیاری از آموزه‌های ادبیات گذشته‌مان داشته باشیم، اگر سعدی برای ما شاعر بلندمرتبه‌ای است خیلی جدی باید تحلیل کنیم که کجا‌های اندیشه سعدی، اشتباهاتی ممکن است داشته باشد. مثلاً ما کمتر در رشته ادبیات تحلیل کرده‌ایم که چرا می‌توانیم بگوییم خیام، خاتم‌المفکرین است، چرا یک دورهای، دوره عقلانیت بود. کسانی مثل خیام و مثل ابن سینا و مثل فارابی و مثل فردوسی و اینها بودند، بعد ما رفتیم به سمت عرفان. چرا خیام در حوزه تصوف و خانقاه و اینها نیفتاد؟ این تفکر خانقاهی و تصوف و بعد عرفان ما که محصولات ارزشمندی مثل مولوی و عطار و حافظ و اینها داشته، اینها چه آفتهایی برای فرهنگ ما داشته‌اند؟ آیا همه وجوه اینها مثبت است. آیا اندیشه مرید و مرادی و تسلیم بودن و تعطیل عقلانیت که در برخی آموزه‌های تصوف هست، اندیشه صحیحی است، ببینید، اینها باید بالاخره بحث شود. ولی متأسفانه دانشجویان ادبیات فارسی ما خیلی از این فضا دورند، ما می‌توانیم نگاه تازه‌ای به خیلی از این آثار داشته باشیم، ما می‌توانیم خیلی از اینها را با نقد نو بخوانیم، مثلاً می‌توانیم از دیدگاه روان‌شناسی بررسی و روانکاوی و ساختارشنکی کنیم.

مثلاً چیزی مثل مقاله‌ای از آقای دکتر شفیعی که تخلصهای بیمارگونه را در فکر می‌کنم سبک هندی پی‌گیری کرده بودند یا یک نوعی پی‌گیری یک مفهوم یا یک عنصر در شعر یک شاعر. اینها خیلی از کارهای تازه‌ای است که می‌شود خیلی از ناگفته‌های تاریخ تمدن را این‌طوری استخراج کرد.

من دو تا کار سنگین درباره شعر خیام دارم که بحثش مفصل است. بماند برای بعد، زمانی یک چیزی نوشتم درباره خیام، دو مقاله بود، یکی قرینه‌گرایی در رباعیات خیام، یکی هم زیبایی‌شناسی. در آن مقاله‌ها گفتیم که تمام آنچه که راجع به خیام است را ما دیده‌ایم، کلمه به کلمه خوانده‌ایم، هنوز هیچ‌کس درباره زیبایی‌شناسی شعر خیام بحث نکرده است، خود ما هم اشتباه کرده بودیم، فکر می‌کردیم رباعیات خیام از دیدگاه زیبایی‌شناسی، چندان چیزی ندارد، ساختار هنری ندارد، بعدها که خودمان بررسی می‌کردیم، دیدیم که نه اشتباه است. رباعیات خیام، یک پدیده‌های هنری هستند، ویژگی‌هایی دارند که باید مورد بحث قرار گیرند، ما در تحقیقات ادبی‌مان خیلی تکرار داریم، تکرار، تکرار، تکرار، مدام می‌آییم یک‌سری کارها را می‌تکرار می‌کنیم. نمی‌آییم به آثار، نگاه‌های جدیدی داشته باشیم. آنچه بسیار مهم است، نگاه تازه است، اگر باید بسیاری از متنهای گذشته را ساخت‌شکنی کنیم، معانی بسیار زیادی از دل متن درمی‌آید که ما اصلاً انتظار آن را نداشته‌ایم.

نکته مهمی است که نگاه ما معطوف به یک جنبه‌های تکراری از آثار ادبی شده است، فقط لذت ترجمه لغات، اگر کمی دقیق باشیم بخش مهمی از تاریخ را می‌توانیم از دل ادبیات به دست بیاوریم، ما دقیقاً می‌توانیم مصاحبه کنیم با حافظ و در این مصاحبه برسیم به زمینه‌های اجتماعی، زمینه‌های سیاسی و ... زمانه حافظ، خیام، خاقانی، ...، چنین مصاحبه‌ای ممکن است، اما دقیقاً باید ویژگی‌های نگاه نوره، نگاه ما داشته باشد.

البته یک چیز را یادآوری کنم که در آثار ادبی، مسئله اصلی همان لذت است که شما نگرانش بودید.

منظور من این نیست که التذاذ ادبی ندیده گرفته شود، بلکه می‌خواهم عرض کنم که با نگاه متفاوت، می‌توان در کنار همه اینها به بخش مهمی از گم‌شده‌های پازل تاریخ تفکر و تاریخ تمدن رسید.

حتماً، حتماً خیلی مؤثر است، اما اگر از من بپرسید که چه چیز از حافظ از دیدگاه شما برجسته‌تر است، چه چیزی امتیازی است که حافظ دارد و دیگری ندارد، همان قدرت هنری حافظ در معماری واژگان و در کلام است، وگرنه حافظ هیچ حرف تازه‌ای ندارد که دیگری نزده باشد. شما هر چیزی در حافظ می‌بینید، قبل از حافظ هم بالاخره مولوی این حرف را زده، سنایی این حرف را زده، نظامی این حرف را زده، عطار زده، ... امتیاز حافظ این است که حافظ به زیباترین شکل، بیان کرده است، این همیشه مد نظرمان باشد که از ادبیات، آن زیبایی‌های بیانی مهم‌تر از همه چیز است. اما بی‌گمان به قول شما می‌شود در حافظ تاریخ اجتماعی را بررسی کرد، خود من یک بحثی دارم که حالا یادم آمد نوشته‌ام «در سراسر دوران پرتلاطم حافظ اگرچه پریشانیها و نابه‌سامانیهای فراوان دیده می‌شد اما یک جریان ماندگار، همواره حکم‌فرمایی می‌کرد و آن حاکمیت ریا و تظاهر و تزویر بود. در اجتماع زمان حافظ دو گروه با همه لوازم و اسباب خود و با همه توش و توان خود در کنار هم حکم‌فرمایی می‌کردند یکی زاهدان ریایی که بازرگانان شریعت بودند، دیگری صوفیان خانقاهی که دکانداران طریقت بودند، حافظ در جایگاه یک هنرمند حساس و هوشیار، هرگز از رخدادهای



ما در تحقیقات ادبی‌مان
خیلی تکرار داریم، تکرار،
تکرار، تکرار، مدام می‌آییم
یک‌سری کارها را می
تکرار می‌کنیم. نمی‌آییم
به آثار، نگاه‌های جدیدی
داشته باشیم.

رنگارنگ روزگار خویش غافل نبوده است و این رویدادهای رنگارنگ به شیوه‌های گوناگون در سروده‌های حافظ بازتابیده است. فریاد همیشگی حافظ در سراسر دیوانش علیه واعظ، زاهد، شیخ، صوفی، نشان‌دهنده هوشیاری اجتماعی اوست، با آنکه به گواهی برخی از سروده‌های حافظ، فریادهای اجتماعی او در دوره‌هایی از زندگی‌اش، آرام‌تر شده و به نظر می‌رسد که در آن دوره‌ها دامن فراهم چیده و به درون خویش فرورفته بوده اما هیچ‌گاه این کنارمروی و حاشیه‌گزینی، دائمی نبوده است ...

در واقع می‌خواهم عرض کنم در تأیید فرمایش شما، که در ادبیات می‌شود بسیاری از جریانهای تاریخی را دید. حافظی که مثلاً این همه مأسوس با قرآن و معارف دینی است، چرا این همه هم با اصطلاحات و لوازم ظاهری دین مبارزه می‌کند باید بررسی کنیم که چرا حافظ مبارزه می‌کند، با تسبیح، با سجاده، با شیخ، با منبر، با محراب ... باید ببینیم در چه شرایطی است؟ کی‌ها دکاندار این لوازم شده بودند؟ در دوره حافظ و چگونه اینها در دست کسانی افتاده بود که هرگز درد دین نداشتند؟ حافظ

که درد دین دارد و اهل دین است، مسلم است که با چنین اندیشه‌ها و رفتارهایی مبارزه می‌کند

در حوزه فعالیت‌های شخصی تان و گروه‌هایی که مرتبط هستید، قدری توضیح بدهید که چه کارهایی را دارید انجام می‌دهید، برنامه خود شما و دوستان مرتبط با شما چیست؟

یکی از چیزهایی که شما هم قبل از این سؤال کردید و بحث شد که می‌توانیم نگاه نو داشته باشیم. در تحقیقات ادبی ما جای بعضی از کارها به شدت خالی است. مثلاً سعدی با این عظمتی که دارد و با این همه تأثیری که در زبان و فرهنگ ما دارد، ما حتی یک کتاب‌شناسی ساده از سعدی نداشتیم، کسی باورش نمی‌شود این همه ما راجع به سعدی کم کار کرده باشیم.

پایان‌نامه خود من یک کار تطبیقی بود بین نهج البلاغه و سعدی. من خودم بعینه این کمبود منابع را لمس کردم و متوجه می‌شوم که فرمایش شما کاملاً متین است. می‌فهمم چه می‌فرمایید.

بله، شما همان موقع در جست‌وجوهایتان لابد می‌دیدید که هیچ کتاب‌شناسی راجع به سعدی نداریم و یک کتاب‌شناسی توصیفی تحلیلی که بتواند آثار را معرفی کند و بگوید که این آثار از کجا اثر گرفته‌اند و بعد از خودشان در کجاها تأثیر گذاشتند. جدا از اطلاعات اصلی کتاب، مضامین اصلی کتاب هم ذکر شده باشد. مثلاً کتاب قلمرو سعدی که ۴۴۰ صفحه بود، این مضامین اصلی‌اش در حدود چهار صفحه قطع رحلی ذکر شده است. بعد منابع اصلی‌اش هم ذکر شده است، همه کتابها همین‌جوری بحث شده‌اند. بعد رویکرد به آثار سعدی هم در این کتاب پی‌جویی شده است یعنی اینکه ما شمرده‌ایم که آقای دشتی در کتاب قلمرو سعدی، چند بار از غزلیات، چند بار از بوستان، چند بار از گلستان ... استفاده کرده است، بعد در قسمت اشاره ما نقد و بررسی کرده‌ایم که این کتاب چه ارزشی دارد، چه مشکلاتی دارد، کجا اشتباه کرده، چه نقضی دارد، چه عیبی دارد ... قسمت بعدی‌اش تأثیرات و پاسخهاست، یعنی در اینجا این کتاب قلمرو سعدی در هر جا بعد از خودش تأثیر گذاشته نام منبع با شماره صفحه ذکر شده است، اینها تمام آدرس مقاله‌ها و کتابهایی است که ارجاعی به کتاب قلمرو سعدی داشته است، خوب کار خیلی سختی است، این اولین بار است که چنین کتابی در ایران کار می‌شود. به همین خاطر بود که این کتاب هم جایزه کتاب سال سعدی را گرفت، هم ...

همین کار در مورد خیام هم دارد اتفاق می‌افتد، یعنی کار راهنمای موضوعی، به صورت موضوعی اینها کلیدواژه شده‌اند و دارد کار می‌شوند.

مثل اینکه در مورد نیما هم همین کار دارد انجام می‌شود.

بله در مورد نیما یوشیج هم همین کار را داریم انجام می‌دهیم، یعنی فرهنگ نیماپژوهی دارد نوشته می‌شود. راهنمای موضوعی نیماشناسی، یعنی تمام مقاله‌ها و کتابهایی که در مورد نیما نوشته شده است به شکل ریزموضوعی اینها کلیدواژه شده‌اند و فهرست موضوعی شده‌اند که هر کس، هر چه به خيالش می‌رسد که ببیند راجع به نیما، کار شده است یا نشده، آنجا می‌تواند پی‌جویی کند. البته در این کتاب متن نداریم، فقط آدرس می‌دهیم، اینها نوع کارهایی است که در حوزه تحقیقات ادبی ما به شدت جایش خالی است. یعنی ما الان که داریم این نوع کارها را انجام می‌دهیم، می‌بینیم که در یک موضوعی شاید سی چهل تا مقاله همانند نوشته شده است و مطمئنیم که خیلی از اینها، مقاله‌های قبلی را ندیده‌اند یعنی نه اینکه واقعاً خواسته باشند رونویسی کنند، نمی‌دانسته‌اند، طرف

فکر کرده واقعاً برای اولین بار دارد این حرف را می‌زند. بعد از انتشار این کتاب دیگر کسی حق ندارد بگوید من خبر نداشته‌ام. در همین کتاب فرهنگ سعدی‌پژوهی بسیاری از کارهای تکراری را فهرست کرده‌ایم و توضیح داده‌ایم که این کار چقدر تکرار شده و چقدر مثل هم کار شده است، مثلاً دربارهٔ مثلثات سعدی دکتر مؤید شیرازی، کریم سنجابی، واجد شیرازی کار کرده‌اند، پیش از همهٔ اینها و کامل‌تر از همهٔ اینها آقای ادیب توسی کار کرده، فنوتیک را داده، آواشناسی کرده، معنی را داده، ریشه‌شناسی کرده ... و بعدیها که کار کرده‌اند ضعیف‌تر کار کرده‌اند و عمدتاً هم اینها آن منبع قبلی را ندیده‌اند. این کارها البته طاقت‌فراساست، منتها ضرورت دارد که این کارها انجام شود.

در حوزهٔ دانشگاه و تنظیم برنامه درسی دانشگاه چه می‌کنید؟

اینها در حوزهٔ کتاب بود، که چهار پروژه بزرگ است یکی راهنمای موضوعی حافظ‌شناسی است که صد و ده پانزده هزار فیش تهیه شده است که دارد وارد کامپیوتر می‌شود و حدود شش سال مشغول بودم، همین کار را در مورد خیام و نیما داریم انجام می‌دهیم. اما در دانشگاه ما یک کاری را چند سالی است به طور جدی داریم انجام می‌دهیم و آن بازنگری برنامه‌های آموزشی و گرایشی شدن رشته ادبیات فارسی است، می‌دانید همه دانشجوها می‌توانند در رشته‌های علوم انسانی در هر رشته‌ای دلشان می‌خواهد بروند شرکت کنند دانشجویی که می‌آید امتحان دکترا بدهد، همه‌چیز می‌خواهیم از او بپرسیم، عرفان بپرسیم، ادبیات معاصر بپرسیم، فردوسی بپرسیم، غنایی بپرسیم، ... این ممکن نیست، نمی‌شود یک نفر همه‌چیز را بلدان. در چنین شرایطی، وقتی دانشجو گزینش می‌کنیم، طرف لیسانس زبان و ادبیات فارسی دارد، فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی و دکترای زبان و ادبیات فارسی، چنین آدمی به نظرش می‌رسد که باید همه‌چیز را بلد باشد، از قدیمی‌ترین متون نثر و شعر ما تا جدیدترینش و در کنار آن عرفان و حماسه و ...

در چنین احوالی دانشجو گمان می‌کند هر پرسشی می‌تواند از استاد داشته باشد و استاد گمان می‌کند باید به هر پرسشی جواب بدهد. هیچ راهی جز گرایشی شدن ادبیات وجود ندارد برای اینکه بحثهای تحقیقات ادبی سامان پیدا کند. به همین خاطر الان نزدیک ده سال است که کار می‌کنیم، مبارزه می‌کنیم، دو تا سمینار ملی در شیراز برگزار کردیم، برنامه را مفصل نوشتیم، تمام درسها را از نو تعریف کردیم، گرایشهای مختلفی را تعریف کردیم و به سراسر کشور فرستادیم و از دانشگاهها نظرخواهی کردیم، بعد از کلی مبارزه خوشبختانه در دانشگاه شیراز توانسته‌ایم این برنامه را اجرا کنیم. ما در دورهٔ لیسانس این برنامه را داریم اجرا می‌کنیم و الان عرض کردم که نزدیک ۴۸ واحد درس اختیاری گذاشته‌ایم، در دورهٔ دکتری فعلاً سه گرایش ایجاد کرده‌ایم و اصرار داریم در دوره فوق لیسانس هم همین کار بشود، مثلاً ما حتماً فوق لیسانس ادبیات کودک لازم داریم. ما یک مرکزی به اسم مرکز مطالعات ادبیات کودک را در دانشگاه شیراز راه‌اندازی کرده‌ایم و تمام برنامه فوق لیسانس ادبیات کودک را نوشته‌ایم، این را بر اساس برنامه‌هایی که در کشورهای دیگر وجود داشته، تنظیم کرده‌ایم، دلایل اینکه چرا این اتفاقها نیفتاده است مفصل است که در بخشی از گفت‌وگو به آن اشاره کردیم، همه در دانشگاهها دچار و درگیر یک دور باطلی بوده‌اند که طراحی اولیه‌اش با آدمهایی خیلی سنتی بوده است. اما خوشبختانه حالا این جریان شروع شده است، در دانشگاه اصفهان مثلاً، در همین آبان‌ماه برنامه بازنگری برنامه‌های درسی دارد انجام می‌شود ...

